

متن پرسش

با سلام خدمت استاد طاهرزاده عزیز: از وقتی سیر مطالعاتی استاد پناهیان به خصوص مباحث «تنها مسیر» و «تعیین کننده ترین عامل در مقدرات بشر» را گوش دادم، زندگیم متحول شده. از طرفی، چند هفته که مباحث «ده نکته از معرفت نفس» و «برهان صدیقین» شما را گوش دادم. این مباحث هم تحولات تازه ای در من ایجاد کرد. الان به جایی رسیدم که نه خوشم میاد تلویزیون ببینم، نه دوس دارم مثل سابق، هندزفری به گوش بزنم و آهنگ گوش بدم، حتی آهنگ سنتی و حلال، و نه دوس دارم توی فضای مجازی بگردم و کلیپ ها و مستندها و فیلم های سینمایی جذاب و جالب را ببینم (هرچند حلال). احساس می کنم اگه وقتم را صرف فیلم و سریال و آهنگ و امثالهم بکنم، عمرم بیهوده تلف شده و بعدش عذاب وجدان می گیرم. قبلا اینطور نبودم، قبلا فیلم می دیدم خیلی مهم نبود که چندین ساعت وقتم صرف آهنگ و فیلم صرف میشه. الان دیگه از نظر روحی، به جایی رسیدم که اگه فرضا نیم ساعت فیلم سینمایی بخوام ببینم، عذاب وجدان می گیرم. البته تمام این تغییرات روحی را مثبت ارزیابی می کنم و تازه دارم می فهمم که واسه چی اومدم به این دنیا و ماموریتم در دنیا چیه. لذا پدید اومدن این روحيات در خودم را بد نمیدونم. ولی مشکل اینجاست که دیگه خیلی جاها نمیتونم برم، در روابطم دچار تعارض میشم، منظورم اینه که فرضا قبلا دوستم می گفتم بیا بریم بیرون بتابیم، می رفتم. ولی الان کنکاش می کنم در درون خودم که دقیقا این تابیدن در بیرون چقدر من رو به خدا نزدیک میکنه، از طرفی چون دوستم توی ماشینش آهنگ میذاره، در مجموع پاسخ منفی به دوستم میدم و باهاش بیرون نمیرم. یا مثلا قبلا با آهنگ که مشکلی نداشتم، گوش دادن به آهنگ های شاد و مجاز تلویزیون را بلامانع میدونستم، ولی بعد از تکمیل سیرهای مطالعاتی آقای پناهیان و شما، به این نتیجه رسیدم که حتی همین آهنگهای مجاز هم باعث افزایش کثرت و دوری از وحدت نفس می شود و لذا از هرگونه آهنگی دوری می کنم (حتی دلیلی نمی بینم که چون آهنگ گوش نمیدم، پس به جاش مداحی گوش بدم). خدا رو شکر با این تحولات روحی که در من پدید اومده، هیچ گونه افسردگی هم ندارم (آخه خیلی ها خیال می کنند اگه آدم آهنگ شاد گوش نده، غمگین میشه، ولی من برعکس هستم، و معتقدم شادی باید از درون و اعماق دل بجوشه و در ظاهر و چهره نمایان بشه و برای شاد بودن نیازی به مطلب، آهنگ یا حرف شاد کننده نیست). خلاصه اش رو بخوام بگم، قبلا شادیهام سطحی بود، ولی الان با چیزهای الکی شاد نمیشم و نیاز به چیزی ندارم که شاد بشم. استاد! از چند چیز می ترسم: ۱. پس فردا اگه ازدواج کنم، همسرم قطعا شبیه به من نیست، دلش میخواد بره سیرک، بره سینما، بره کنسرت های موسیقی، انواع و اقسام فیلم های جذاب و مستند و عاشقانه را

ببینه، انواع آهنگ های به روز را گوش بده. خب با این احوالات و روحیاتی که بنده حقیر پیدا کردم، همه آدمهای اطرافم (از جمله همسر آیندم) فکر می کنند من به آدم افسرده هستم که مثل آدمهای معمولی نیستم، نه آهنگ گوش میدم، نه اهل کنسرت و سیرک هستم، نه اهل رفتن به سینما. فکر می کنم این باعث میشه آدمها ازم فراری بشند، یا اینکه روابطشون را باهام کم رنگ کنند، و اینکه همسرم از بودن با من لذت نبره (چون طبیعتا من باهاش به سیرک و سینما و اینجور جاهایی که چیزی جز افزایش کثرات به همراه نمیاره، نمیروم). چطور با این دغدغه که در آینده ممکنه رخ بده، کنار بیام؟ (فکر می کنم که خدا به همسری روزیم میکنه که در مواردی، دقیقا مخالف عقاید من هست تا بدین وسیله امتحان بشم، به همین خاطر این سوال را ازتون می پرسم) ۲. جاده ای که توش هستم، درسته؟ با همین دست فرمون برم جلو؟ پیشنهاد خاصی ندارید؟ ۲. درک و فهم من از خودم و زندگی اینه که ما به این دنیا نیومدیم که خودمون را به آب و آتیش بزنییم تا دنیا ازمون سواری بگیره (حب دنیا)، بلکه باید خودمون را به آب و آتیش بزنییم تا از دنیا سواری بگیریم (نگاه ابزاری به دنیا). حتی اینجا نیومدیم که به قول روانشناسان غربی با بکارگیری استعدادهامون به موفقیت برسیم. رسیدن به موفقیت موضوعیت نداره، بلکه سنخیت پیدا کردن و تناسبی نسبت به خدا پیدا کردن، موضوعیت داره. همه شئون زندگی باید در خدمت این هدف و ماموریت (سنخیت یافتن با خدا برای لیاقت پیدا کردن جهت ملاقات با خدا) باشه. آیا برداشت بنده حقیر از زندگی، منطبق با حقیقت است؟ یا جایی دچار کج فهمی شده ام؟ در پایان از شما استاد عزیز و محترم خواهش می کنم که به همه کسانی که سیر مطالعاتی شما را تکمیل کرده اند، توصیه بفرمایید که سیر مطالعاتی استاد پناهیان (تنها مسیر و تعیین کننده ترین عامل در مقدرات بشر) را هم دنبال کنند. چون به نظر من سیر مطالعاتی استاد پناهیان و سیر مطالعاتی جنابعالی، مکمل همدیگه هستند. سیر مطالعاتی شما، عقلی است و سیر مطالعاتی استاد پناهیان، اخلاقی. هر دو در جایگاه خود، ارزشمند هستند. هر سیر مطالعاتی عقلی، فرد را وادار به تفکر و تدبیر در خودش و جهان میکنه و چون تعقل و تفکر، هم به تمرکز و زمان مقتضی نیاز داره هم به حوصله، معمولا مباحث عقلی، خشک به نظر میرسه و حوصله طرف سر میره. مباحث اخلاقی، این خشکی را برطرف میکنه. از طرفی، از نظر بنده ناچیز، فقط تکیه کردن به مباحث اخلاقی هرچند ظاهرا شیرین و جذابه و نیازی به فکر کردن زیاد نداره، ولی باعث میشه که انسان در یک حدی متوقف بشه و درکش از خودش و خدا و دنیا، عمیق نباشه و صرفا در همون حد متوقف بشه و بعد از مدتی سست و کسل بشه. مباحث عقلی این مشکل را رفع میکنه. خداوند شما استاد عزیز را از یاران حضرت صاحب الزمان (عج) قرار دهد. پیشاپیش از پاسخگویی شما ممنونم. یا علی

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱. نه! ان شاء الله خداوند همسر مناسب روح و روحیهی خودتان را برایتان

مقدّر می‌فرماید. ۲. نه! خوب است ولی مواظب باشید در افراط و تفریط نیفتید. آری! بنا نیست ما در هر چیز مباحی وارد شویم، ولی نباید طوری باشد که بقیه را از امور مباح محروم یا برایشان نفی کنیم. ۳. خیلی خوب است. رویهمرفته راهی خوب و پیشنهاد خوبی را مطرح می‌فرمایید. موفق باشید